

بررسی تطبیقی مفهوم‌شناسی عشق در دو رمان *ذاکره الجسد* و *جزیره سرگردانی*

مهران نجفی حاجیور*

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد، شهرکرد، ایران

ابراهیم ظاهری عبده‌وند**

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد، شهرکرد، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۹/۰۵/۲۱، تاریخ تصویب: ۹۹/۰۸/۲۶، تاریخ چاپ: بهار و تابستان ۱۴۰۱)

چکیده

در دوره معاصر، به سبب رواج اندیشه‌های مدرن به ویژه در جوامع شرقی، تقابلی بین اندیشه‌های سنتی و مدرن درباره مفهوم‌شناسی عشق شکل گرفت و گروه‌های مختلف، به ویژه رمان‌نویسان، در این باره، رویکردهای گوناگونی در پیش گرفتند که بازتاب رویکردها و نگرش‌های آنان را می‌توان در رمان‌هایشان باز یافت. بر این اساس در این جستار، به بررسی مفهوم‌شناسی و جنبه‌های گوناگون عشق، در رمان‌های *ذاکره الجسد* از احلام مستغانمی و *جزیره سرگردانی* از سیمین دانشور بر مبنای مکتب ادبیات تطبیقی آمریکایی و روش اسنادی پرداخته می‌شود تا نشان داده شود که کدام جلوه‌های عشق در آثار آنان بازنمایی شده است؟ چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی در این زمینه با هم داشته‌اند؟ نگرش آنان به عشق چه بوده است؟ نتایج پژوهش نشان می‌دهد در رمان *جزیره سرگردانی* بیشتر به عشق مدرن به عنوان معیاری برای ازدواج، عشق سطحی و عشق عرفانی و در رمان *ذاکره الجسد*، بیشتر به مسأله عشق به وطن و ناسیونالیسم عاشقانه توجه شده است. هم‌چنین دانشور سعی در ترکیب رویکرد سنتی با مدرن درباره موضوع عشق دارد؛ اما مستغانمی بر این باور است که در هر جامعه‌ای باید متناسب با فرهنگ همان جامعه، به عشق پرداخته شود و می‌توان گفت رویکردی موازی درباره عشق سنتی و مدرن دارد.

واژگان کلیدی: *ذاکره الجسد*، *جزیره سرگردانی*، عشق، مدرنیته، عرفان.

* najafimehran@sku.ac.ir (نویسنده‌مسئول)

** zaheri@sku.ac.ir

۱. مقدمه

عشق از جمله مفاهیمی است که گروه‌های مختلف به شرح آن پرداخته و دربارهٔ ضرورت و کارکرد آن نظر داده‌اند؛ چنان‌که افلاطون عشق را چیزی میان خوبی و بدی و زشتی و زیبایی می‌داند که نه خداست و نه موجود فانی؛ بلکه موجودی است روحانی بین این دو (ضیاءالدینی و بصیری ۱۶). از نظر ابن‌سینا «عشق نوعی بیماری مالیحولیاست که انسان خود را بدان مبتلا می‌سازد؛ بدین طریق که نیکویی و شایستگی برخی صورت‌ها و سیرت‌ها بر اندیشه و فکر او مسلط و غالب می‌شود» (ابن‌سینا ۷۱). در دوران معاصر نیز برخی عشق را اشتیاق دانسته‌اند (سینگر ۵۹) یا آن را عاطفه‌ای دانسته‌اند که افراد به یکدیگر احساس می‌کنند و دو یا چند نفر را به هم پیوند می‌دهد (بایر ۲۲۱). حتی آن را در حد نیروی غریزی و جنسی نیز تعریف کرده‌اند. در قرون وسطی، عشق موضوعی کاملاً شخصی، وابسته به سن و نیمه اشرافی بود و رابطه‌ای بین عشق و ازدواج وجود نداشت؛ اما با شکل‌گیری اندیشهٔ فردگرایی در دورهٔ مدرن، عشق مبنای تشکیل خانواده شد. از نظر گیدنز در اروپا، عشق سه مرحله را پشت سر گذاشته است: عشق شورانگیز قرون وسطایی و عشق رمانتیک که در این مرحله، عشق اشرافی و استعلایی شورانگیز، به عشق زمینی، این جهانی و فردی تبدیل شد. در نوع سوم، یعنی عشق سیال، تعهد عمرانه و سخت‌گیرانهٔ رمانتیک، نقض و ضرورت پایداری و روابط صمیمانه، منکر شد (وکیلی ۱-۳). در این مرحله، شکنندگی، ناپایداری، تعدد عاشق شدن و کالایی شدن، از جمله ویژگی‌های عشق شده است (باومن ۲۴-۲۹).

در فرهنگ ایرانی و اسلامی نیز در کنار عشق زمینی، به عشق عرفانی توجه ویژه‌ای شده است؛ اما در پی آشنایی با مدرنیته، به تأثیر از مؤلفه‌های این دوره، نگرش به عشق تغییر یافت که این موضوع، مورد توجه گروه‌های مختلف جامعه از جمله شاعران و نویسندگان قرار گرفت؛ گروهی که «بیش‌ترین یا بصیرت‌بخش‌ترین سخنان را دربارهٔ عشق گفته‌اند» (بایر ۱۹۹). بر این اساس در این پژوهش، کوشیده می‌شود با نگاهی تطبیقی، نگرش دو نویسندهٔ الجزائری و ایرانی، احلام مستغانمی و دانشور در رمان‌های *ذاکره الجسد* و *جزیره سرگردانی* دربارهٔ عشق بررسی شود. اهمیت مطالعات تطبیقی در این است که انسان امروز دریافته است که با مبادلهٔ فرهنگی در معنای وسیع آن می‌تواند در زمینه‌ای که ضعف و نارسایی دارد، دانش ملت دیگری را به دست آورد و با توانا شدن در آن زمینهٔ خاص، به اهداف سیاسی و اقتصادی و هر آنچه بدان نیاز دارد، برسد (رادفر ۹۸). قلمرو ادبیات تطبیقی از زمان ظهور آن تاکنون، میدانی وسیع از فعالیت‌های فکری را پوشش داده و نحله‌ها و گرایش‌های متنوعی را در خود جای داده

است. ادبیات تطبیقی، نوعی دادوستد فرهنگی است؛ زیرا همان‌طور که فرهنگ ملل مختلف بر هم تأثیر می‌گذارند، ادبیات آنها هم که یکی از ارکان فرهنگ است، در هم اثر می‌گذارند؛ بنابراین، تحقیق در ادبیات تطبیقی، به چند موضوع کمک می‌کند: یکی، به کشف روابط فرهنگی بین ملت‌ها و دیگر، به درک آن قسمت از تحولات ادبی که مربوط به این نوع روابط است. از این رو، این رشته از معارف بشری، در برقراری دوستی و صلح بین ملل مؤثر است (بقایی ۱۴).

۱-۱. اهمیت و هدف پژوهش

عشق از عناصر اساسی زندگی انسان است که همواره مورد توجه پژوهش‌گران همه رشته‌های علوم انسانی بوده و به دلیل بحران‌های ایجاد شده در دوره معاصر، عشق‌شناسی یک ضرورت بنیادین است (نامورمطلق ۳۶)؛ بنابراین با توجه به اهمیت مسأله عشق در فرهنگ ایرانی و عربی و جایگاهی که این دو نویسنده و آثارشان در نهادینه‌کردن این موضوع در دو جامعه دارند، پژوهش در این زمینه ضروری است. از سوی دیگر، مطالعات تطبیقی، به خواننده یک اثر در هر زبانی این فرصت را می‌دهد که با دیدی بازتر به دنیای اطراف بنگرد و خود مهم‌بینی فرهنگی را که ضعف دنیای امروز و به خصوص مشرق زمین است کنار گذاشته و هماهنگ با تحولات فکری زمان خود حرکت کند؛ حرکتی که در ادبیات ملی و داخلی کمتر به چشم می‌خورد. پژوهش حاضر بر آن است با بررسی تطبیقی متن دو رمان *ذاکره الجسد* از احلام مستغانمی و *جزیره سرگردانی* از سیمین دانشور و تحلیل مؤلفه‌ها و نگرش‌های عاشقانه آن‌ها، شباهت‌ها و تفاوت‌های آثار دو نویسنده فارسی و عربی‌زبان را بیابد تا از این راه بتوان به شباهت‌ها و اختلاف‌های فرهنگی این دو نویسنده دست یافت.

۲-۱. پرسش‌های پژوهش

کدام جلوه‌های عشق در آثار آنان بازنمایی شده است؟ - این دو نویسنده چه نگرشی به عشق دارند؟ - چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی در این زمینه با هم دارند؟

۳-۱. پیشینه پژوهش

درباره تطبیق موضوع عشق در ادبیات فارسی با ادبیات دیگر ملل، تاکنون پژوهش‌هایی نوشته شده است؛ چنان‌که نویسندگان مقاله «بررسی بینامتنی هفت وادی عشق منطق الطیر عطار در مرد نیم تنه و مسافرش از آندره شدید» به این نتیجه رسیده‌اند که هرچند دو اثر عطار و آندره

شدید، از نظر فرم بیان با هم متفاوت هستند، درونمایه‌های آثار آنان به ویژه در زمینه هفت وادی عشق شباهت بسیار زیادی با هم دارند که این امر بیانگر دغدغه‌های مشترک بشری در راه و روش سلوک است (سلیمی کوچی و قاسمی اصفهانی ۴۲۹) و یا در مقاله «قصد و نیت در اندیشه دایر و تطبیق آن با آرای مولوی در مثنوی» این نتیجه حاصل شده است که مولوی نیز همانند دایر، عشق را سبب پیوند و اتحاد اجزای هستی میداند. از دید او جوهر و ملاط پیوند دهنده کل کائنات و جهان هستی عشق است (بهنام فر و اصفهانی کندکلی ۷۶). در حوزه ادبیات تطبیقی، پژوهش‌های درخور توجهی در رابطه با نویسندگان زن فارسی و عربی زبان مورد بررسی انجام شده است؛ چنان‌که موضوع مقاله «دراسة الكرونوتوب التحليلية من منظار ميخائيل باختين في رواية دو دنيا و ذاکرة الجسد»، بررسی اصطلاح کرونوتوپ یا همان پیوستار زمان و مکان در دو رمان فارسی و عربی است. پژوهشی دیگر با عنوان «البولیفونیه فی الروایة النسویة دراسة مقارنة بين رواية ذاکرة الجسد وروایة چراغها را من خاموش می‌کنم» با تلفیق میان نقد فمینیستی و نقد باختینی، سبک و روابط گفت‌وگومندی رمان در چهارچوب سیاق داخلی متن دو رمان *ذاکره الجسد* و رمان *چراغها را من خاموش می‌کنم*، بررسی شده است. در مقاله‌ای «بررسی تطبیقی اندیشه‌های پسااستعماری در رمان *ذاکره الجسد* احلام مستغانمی و همسایه‌ها احمد محمود»، بر اساس نظریه پسااستعماری آثار نام برده تحلیل شده‌اند. در مقاله «دیالکتیک سنت و مدرنیته در رمان‌های *جزیره سرگردانی* و *ذاکره الجسد*» تعامل و تقابل سنت و مدرنیته در دو جامعه عربی و فارسی بر اساس این دو رمان بررسی شده است. گفتنی است به مسأله عشق در این رمان‌ها، در برخی آثار به صورت جداگانه اشاره‌هایی شده است که از میان آثار فارسی می‌توان به کتاب‌هایی چون کتاب *جدال نقش با نقاش* از گلشیری، کتاب *جلوه‌هایی از ادبیات سیاسی امروز ایران* از سرشار، *نقد اجتماعی رمان معاصر فارسی* از عسکری و کتاب *صدسال داستان‌نویسی* از میرعبادینی اشاره کرد؛ اما بررسی تطبیقی‌ای در این زمینه تاکنون نوشته نشده است.

۴-۱. روش پژوهش و چارچوب نظری

روش تحلیل در این پژوهش اسنادی، با هدف توصیف و تحلیل است. ابتدا موضوع‌های مرتبط با عشق در هر دو رمان، استخراج، کدگذاری و مقوله‌بندی و سپس با هم مقایسه و ویژگی‌های مشترک و متفاوت آن‌ها بیان شده است. در این پژوهش، مبنای تطبیق، بر اساس مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی است. «مکتب آمریکایی ناظر بر نقد مدرن است که اصالت را به متن

می‌دهد، نه فرامتن. آنچه در همه متن‌ها به هم شبیه هستند و همین اصل تشابه موجب شد که در این مکتب، ادبیات با دیگر معارف بشری از جمله هنرهای زیبا مثل نگارگری، معماری، رقص، موسیقی و حتی با علوم تجربی، مورد بررسی ادبی و نقدی قرار گیرد» (سیدی ۵۳، به نقل از خطیب ۲۱ و علوش ۳۹). پس در مکتب آمریکایی به مسأله نژاد، ملیت، تفاوت‌های زبانی، روابط تاریخی توجه نمی‌شود، بلکه مهم، حوزه‌های معرفت بشری است. با توجه به این مبانی، می‌توان در ادبیات تطبیقی به بررسی و تطبیق مفاهیم، معانی و حوزه‌های معرفتی چه در دو زبان و چه در یک زبان، چه در یک ادبیات و چه در دو یا چند ادبیات پرداخت (همان).

۲. معرفی نویسندگان

دانشور (۱۳۰۰-۱۳۹۰) در خانواده فرهنگی در شیراز به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در زادگاهش به پایان رساند، سپس به تهران آمد و در سال ۱۳۲۸ موفق به گرفتن دکترای ادبیات فارسی از دانشگاه تهران شد. وی علاوه بر نوشتن مقالاتی درباره زنان و ترجمه چند اثر، مجموعه داستان‌های کوتاه و رمان‌هایی چون *آتش خاموش*، *شهری چون بهشت*، *سووشون*، *جزیره سرگردانی* و *ساربان سرگردان* را نیز نوشته است (میرعابدینی ۱۲۱). دانشور، در رمان زندگی‌نامه‌ای *جزیره سرگردانی*، داستان زندگی شخصیتی به نام هستی را روایت می‌کند که پدرش را در جریان کودتای ۲۸ مرداد از دست می‌دهد، مادرش بعد از مرگ پدر، با فردی به نام احمد گنجور ازدواج می‌کند؛ بدین سبب، هستی مجبور می‌شود با مادر بزرگش زندگی کند. او بعد از تحصیلات، در اداره فرهنگ و هنر مشغول به کار می‌شود. از نظر اندیشه، بین دنیای مادر بزرگ (سنتی) و مادرش (مدرن) سرگردان است؛ نه می‌تواند مانند مادر بزرگ دل‌بسته اندیشه‌های سنتی باشد و نه مانند مادرش متأثر از اندیشه‌های مدرن، سد جنسیتی را بشکند. مهم‌ترین دغدغه‌اش در زمینه ازدواج، این است که با فردی ازدواج کند که او را تحت تملک خود درنیآورد. سرانجام وی با سلیم که بیشتر اندیشه‌های سنتی دارد، ازدواج می‌کند.

احلام مستغانمی در سال ۱۹۵۳م در قسنطینه زاده شد. وی نویسنده برجسته الجزایری و دختر رهبر انقلابی الجزایر، محمد الشریف مستغانمی و نخستین زن نویسنده کتاب‌های عربی زبان است که نوشته‌های او به انگلیسی ترجمه شده است. پیش از به دنیا آمدن مستغانمی، پدرش بعد از اعتراضات ۱۹۴۵م به زندان افتاده بود.

هنگامی که نبرد الجزایر در ۱۹۵۴م آغاز شد، خانه پدر مستغانمی در تونس به مرکز دیدارهای حزب مقاومت تبدیل شد. احلام در سال ۱۹۷۳م مدرک دانش آموختگی‌اش را در رشته ادبیات عرب از دانشگاه بن یوسف بن خده الجزایر دریافت و در همان سال نخستین مجموعه شعری‌اش را با نام *علی مرفاً الأيام* منتشر کرد. او در اواخر دهه ۱۹۷۰م به پاریس رفت و در سال ۱۹۸۲م توانست مدرک دکتری خود را در رشته جامعه‌شناسی از دانشگاه سوربن دریافت کند. مستغانمی با یک روزنامه‌نگار لبنانی ازدواج کرد و به بیروت رفت. در آن‌جا نخستین رمان خود به نام *ذاکره الجسد* را در سال ۱۹۹۳م منتشر کرد (عدالتی نسب ۱۸۶). از جمله مهم‌ترین آثار او که به زبان فارسی نیز ترجمه شده است، می‌توان به *ذاکره الجسد* (۱۹۹۳م) (*خاطرات تن*)، *الاسود یلیق بک* (۲۰۱۲م) (*سیاه برزنده توست*) و *نسیان* (۲۰۱۳م) (*فراموشی*) اشاره کرد.

ذاکره الجسد را می‌توان خلاصه‌ای از عشق، الجزائر، قسنطینه و تقابل کشورهای به تاراج رفته با کشورهای استعمارگر دانست. در این رمان، با زبانی شاعرانه، الجزائر بین سال‌های ۱۹۴۰م تا ۱۹۹۰م به تصویر کشیده شده است. *خلالد* مبارزی جوان که دست خود را در راه دفاع از وطن در مقابل استعمار فرانسه از دست داده است، اکنون در میان‌سالی و پس از حدود بیست سال، در پاریس، شهری که در آن‌جا زندگی می‌کند، نمایشگاهی از آثار نقاشی خود برپا می‌کند که با *احلام*، دختر سی طاهر، فرمانده شهید خود در انقلاب الجزائر روبرو می‌شود. شیفته و دل‌باخته او می‌شود، احلامی که نه تنها معشوق او بلکه وطن و شهر اوست. احلام نماینده نسلی است که نه از گذشته خود چیزی می‌داند و نه هدفی برای آینده دارند؛ قربانیانی هستند که افرادی با پست و منصب‌های سیاسی و با روابط شبکه‌ای در رأس حکومت، آنان را به ورطه نابودی کشیده‌اند.

۳. بررسی مفهوم‌شناسی عشق در رمان‌های *ذاکره الجسد* و *جزیره سرگردانی*

۳-۱. عشق مدرن مبنای ازدواج

هر دو نویسنده بر اساس نگاه سنتی و مدرن، به عشق به عنوان معیار ازدواج نگریسته‌اند؛ با این تفاوت که دانشور، بر آن است تا با اصلاح سنت بر اساس نگرش‌های مدرن، رویکردی ترکیبی اتخاذ کند؛ اما مستغانمی بر این باور است که عشق مدرن در کنار عشق سنتی پذیرفتنی است و

با توجه به معیارها و ارزش‌های هر جامعه و روند گذار آن جامعه از سنت به مدرنیته، باید بر اساس یکی از این رویکرها در مورد عشق، عمل کرد.

در رمان جزیره سرگردانی، گذر جامعه ایرانی از سنت به مدرنیته در دوره پهلوی دوم نشان داده شده که همین امر موجب ایجاد نگاه تقابلی به مسائل مختلف از جمله عشق شده است. در این داستان، برخی از شخصیت‌ها، بر مبنای نگرش مدرن، عشق را معیار انتخاب همسر می‌دانند؛ چنان‌که هستی همواره به انتقاد از مادرش می‌پردازد که می‌خواهد به شکل سنتی او را شوهر دهد. او در گفت‌وگوی با مادر، این‌گونه به این امر اشاره می‌کند: «می‌دانی که از عرضه کردن خودم بیزارم» (دانشور، جزیره سرگردانی ۹). هستی عاشق مراد است و می‌خواهد بنا بر میل خود با او ازدواج کند؛ چنان‌که به مامان‌عشی می‌گوید اگر مراد خواستگاری نکرد، «خودم قدم پیش می‌گذارم» (۱۵) و بدین ترتیب نشان داده می‌شود متأثر از عشق در جامعه مدرن، شخصیت زن، برخی از تابوهای جامعه را شکسته است. گفتنی است هستی در آغاز، شخصیتی مردد بین اندیشه‌های مختلف سنتی و مدرن دارد. بدین سبب با وجود اظهار عشق به مراد و مخالفت با نگرش مادر، همراه او به سونا می‌رود و در آن‌جا با سلیم آشنا می‌شود و از این مرحله به بعد، عشق بین او و سلیم شکل می‌گیرد. بدین ترتیب یک مثلث عاشقانه به وجود می‌آید.

از جمله ویژگی‌های عشق در دوران مدرن، سیال بودن آن است؛ یعنی تعهد عمرانه و سخت‌گیرانه رمانتیک، نقض و ضرورت پایداری و روابط صمیمانه را منکر می‌شود. در این مرحله، شکنندگی، ناپایداری و تعدد عاشق شدن، از جمله ویژگی‌های عشق است (وکیلی ۱-۳؛ باومن ۲۴-۲۹). این ویژگی‌های عشق در دوران مدرن، در شخصیت هستی نیز دیده می‌شود. تعدد عاشق شدن، در عشق به مراد و سلیم، در وی دیده می‌شود و تعهد عمرانه نیز در رفتار عاشقانه وی نمود ندارد؛ آن‌گونه که بعد از گفت‌وگو با مراد به این نتیجه می‌رسد که باید به عشق سلیم پاسخ مثبت دهد و با او ازدواج کند. در دوران مدرن، عاشق دلبستگی چندانی به یک معشوق ندارد و قطع رابطه عاشقانه، بر احساسات عاشق چندان تأثیر نمی‌گذارد. هستی نیز چندان دلبسته مراد نمی‌ماند و پس از قطع رابطه عاشقانه، احساسات او مانند عاشق رمانتیک، خلدشه‌دار نمی‌شود و بدون هیچ ناراحتی به عشق خود با مراد پایان می‌دهد، بدون این‌که این قطع رابطه عاشقانه، بر دیدگاه و رفتار او درباره مراد تأثیری گذاشته باشد.

در رمان *ذاکرة الجسد* عشق با تمامی جنبه‌هایش، خط اصلی روایت داستانی را رقم زده و بر همه عناصر و زوایای داستان سایه افکنده است. خالد - شخصیت اصلی رمان - از همان آغاز داستان، خواننده را با موضوع عشق درگیر می‌کند: «ما زلت أذكر قولك ذات يوم: الحب هو ما حدث بيننا. والادب هو كل ما لم يحدث» (مستغانمی ۷)؛ (ترجمه: هنوز سخن آن روزت را در خاطر دارم: عشق، آن‌چه بین ما اتفاق افتاد و ادبیات همه آن چیزی است که اتفاق نیفتاد).

خالد که از الجزائر به فرانسه رفته است و در پاریس زندگی می‌کند؛ با وجود این که با کاترین رابطه‌ای موقت دارد، در نمایشگاه نقاشی‌اش، عاشق احلام می‌شود. خالد که برای این دختر اسم انتخاب کرده و برایش شناسنامه گرفته بود، بعد از گذشت حدود بیست سال، شیفته و عاشقش می‌شود. رابطه عاطفی بین خالد و کاترین به مرور کم‌رنگ و بر شدت عشق بین احلام و کاترین افزوده می‌شود تا جایی که این عشق در همه جای داستان حضور دارد. با آمدن زیاد، دوست فلسطینی و شاعر خالد به پاریس و آشنا شدن احلام با او، خالد گمان می‌کند که با وجود زیاد، دیگر امیدی به ارتباط با احلام وجود ندارد. زیاد در راه مبارزه با رژیم اشغالگر قدس شهید می‌شود و احلام نیز به واسطه عمومیش، با فردی از مسئولان رده بالای حکومت ازدواج می‌کند. در پایان نیز خالد برای شناسایی جنازه برادرش که در انفجاری در پایتخت کشته شده است و با عشقی شکست خورده، به الجزائر برمی‌گردد.

در *ذاکرة الجسد* می‌توان تقابل عشق سنتی و مدرن را در زمینه ازدواج مشاهده کرد، عشق خالد و نوع رابطه‌ای که با کاترین در پاریس دارد، با همه توصیفاتش عشقی مدرن است و حتی خالد به تفصیل مؤلفه‌های این نوع عشق را توضیح می‌دهد؛ این که به تفاوت‌های طبقاتی، فرهنگی و ... توجهی نمی‌کنند، نمی‌خواهد کاترین را طبق باورها و خواسته‌های خودش تبدیل به نسخه‌ای دوم از خودش کند و به شیوه زندگی او احترام می‌گذارد: «تعودت منذ تعرفت علی الکاترین ألا أبحث كثيرا عن أوجه الاختلاف بيننا. أن أحترم طريقتها في الحياة، ولا أحاول أن أصنع منها نسخة مني. بل إنني ربما كنت أحبها لأنها تختلف عني حد التناقض أحيانا» (مستغانمی ۷۷)؛ (ترجمه: از روزی که با کاترین آشنا شدم عادت کرده‌ام روی نقاط اختلاف‌مان دست نگذارم. به شیوه زندگی او احترام بگذارم و از او نسخه‌ای چون خودم نسازم. اصلا شاید به خاطر همین تفاوت‌ها که گاهی او را در تناقض با من قرار می‌دهد دوستش دارم). تنها دلیل پیوندشان را خواسته مشترک و هنردوستی می‌داند: «فلا شيء كان يجمعني بهذه المرأة في النهاية، سوى شهوتنا المشتركة وحبنا المشترك للفن» (۷۷)؛ (ترجمه: در نهایت چیزی جز شهوت و عشق ما نسبت به هنر، مرا به این زن پیوند نداده است).

همچنین ویژگی مثبت کاترین را آزاد بودن و عدم پابندی‌اش برمی‌شمرد: «*ثم وجدت فيه حسنات كثيرة، أهمها الحرية و عدم الالتزام بشيء تجاه أحد...*» (۷۷): (ترجمه: خوبی‌های بسیاری در او یافتم که مهم‌ترین‌شان آزادی و متعهد نبودنش به چیزی در مقابل کسی است...). رابطه آن‌ها با هم دائمی نیست و در هفته، یک بار و گاهی نیز هفته‌ها می‌گذرد تا هم‌دیگر را ملاقات کنند؛ اما این ملاقات همیشه با شوق و علاقه است: «*كان يحدث أن نلتقي مرة في الأسبوع، كما يحدث أن تمر عدة أسابيع قبل أن نلتقي... ولكن كنا نلتقي دائما بشوق وبرغبة مشتركة*» (۷۷)؛ (ترجمه: گاهی می‌شد که یک بار در هفته هم‌دیگر را ملاقات می‌کردیم، گاهی نیز پیش می‌آمد که هفته‌ها با هم دیداری نداشتیم... اما همیشه با شوق و تمایلی دوطرفه هم‌دیگر را ملاقات می‌کردیم).

۲-۳. عشق و لذت‌های سطحی

دانشور و مستغانمی، رویکردی انتقادی به عشق‌های سطحی دارند و نتیجه منفی این نوع عشق را در روابط فردی و خانوادگی نشان می‌دهند. در رمان جزیره سرگردانی، عشق به مردان، نماد فرهنگ غرب، به خانواده آسیب می‌زند و در رمان *ذاکره الجسد*، نویسنده بر آن است که عشق به وطن را جایگزین این عشق‌های زودگذر کند. در واقع از جمله انتقادهای دانشور به موضوع عشق در دوران معاصر، تبدیل شدن عشق به لذت‌های سطحی و زودگذر است؛ موضوعی که دانشور در نخستین مجموعه داستان‌هایش تا رمان *جزیره سرگردانی*، به آن توجه نشان داده است. از نظر دانشور، در دوره معاصر، عشق، سطحی، لحظه‌ای و زودگذر شده است که این امر پیامدهای مختلفی از جمله از هم پاشیدن کیان خانواده را به دنبال دارد. عاشق و معشوق، به سبب ویژگی‌های جسمانی، عاشق هم می‌شوند و بعد از مدتی یکی از طرفین به آن پایان می‌دهند. در رمان مورد بررسی، نمونه چنین عشقی، بین مامان عشی و مردان شکل می‌گیرد. مامان عشی که بعد از مرگ شوهر اولش، با احمد گنجور ازدواج کرده است، به دلیل شغل شوهر، با شخصیت‌های مختلف از جمله مردان آشنا می‌شود و با او در مجالس مختلف، شراب می‌نوشد و می‌رقصد و... (دانشور، *جزیره سرگردانی* ۲۰۴-۲۰۵). دانشور بیان می‌کند که رواج این نوع برداشت از عشق، که می‌توان از آن به عنوان عشق خائانه نیز یاد کرد، نتیجه شکستن سد جنسیت در جامعه ایرانی که به سبب آشنایی با فرهنگ غرب به وجود آمده است؛ چنان‌که مامان عشی در گفت‌وگو با هستی، در این‌باره می‌گوید: «بسکه به گوشم خواند که عشق چیز

باشکوهی است که زن بایستی سد جنسیت را بشکند تا آدم شود. بسکه از تساوی جنسیت حرف زد» (۲۵۴). نتیجه این عشق، این است که مردان، مامان عشی را رها می‌کند و مامان عشی نیز مجبور می‌شود از شوهرش، احمدگنجور، طلاق عاطفی بگیرد. بدین ترتیب دانشور نتیجه چنین عشقی را نشان می‌دهد و با بازنمایی منفی آن، از مخاطبان خود می‌خواهد که از چنین عشق‌هایی دوری بگزینند.

نگاه مستغانمی نیز به عشق سطحی، نگاهی انتقادآمیز و منفی است. احلام را یک الجزائری می‌داند از ریشه‌ای فخیم و استوار، که در اروپا درگیر روابطی عاشقانه و سطحی شده است. سی ظاهر در راه ارزش‌های انقلابی و مبارزه با فساد و استعمار فرانسه جان خود را فدا کرد و اکنون احلام در همان فرانسه، شیفته فرهنگ اروپایی، زبان فرانسوی و آداب و رسوم غربی شده است. مستغانمی در این رمان خالد را پیامبرگونه، مأمور آگاهی نسل جدید کرده است. او حلقه گم شده این نسل را می‌شناسد و در راستای تذکر به نسل جدید و نماینده آن‌ها احلام است تا از تن دادن به عشق‌ها و لذت‌های سطحی خودداری کنند و مبنای ازدواج را تنها در پول و سفر و ... نبینند: «أنا الذي أعرف الحلقة المفقودة من عمرک، وأعرف ذلك الأب الذي لم تریه سوی مرات قليلة في حياتک، وتلك المدينة التي كنت تسکینها ولا تسکنک، وتعاملین أزقتها دون عشق، وتمشین وتجنین علی ذاکرتها دون انتباه» (مستغانمی ۴۳)؛ (ترجمه: من کسی هستم که حلقه گم شده زندگی‌ات را خوب می‌شناسم و آن پدری که جز چند دفعه در زندگی‌ات او را ندیدی و آن شهر که در آن زندگی می‌کردی و او در تو ساکن نیست و با کوچه‌هایش بدون عشق رفتار می‌کنی و بی حواس بر خاطره‌اش می‌روی و می‌آیی).

اما عشق‌ورزی‌های احلام فرزند شهید سی ظاهر و نسل جدید، بسیار با آرمان‌ها و رؤیاهای انقلابیون فاصله دارد، انقلابیونی که برای دانش و معرفت ارزش بسیاری قائل بودند، به عربیت خود عشق می‌ورزیدند و در آرزوی دور شدن از خرافات و عقاید بی‌پایه و اساس بودند: «إنه لم يتوقع أيضا لک مستقبلا کهدا. لقد ذهب أبعد من أحلامه؛ إنک الوریثة لکل طموحاته ومبادئه. کان رجلا یقدس العلم والمعرفة، ویعشق العریبة، ویحلم بجزائر لا علاقة لها بالخرافات والعادات البالية التي أرهقت جيله وقضت علیه» (۱۰۵)؛ (ترجمه: او هیچ‌گاه برای تو آینده‌ای این چنین پیش‌بینی نمی‌کرد. از رؤیاهایش بسیار فاصله داری. تو وارث همه آرمان‌ها و آرزوهایش هستی. دانش و معرفت را مقدس می‌دانست و به عربی عشق می‌ورزید و الجزائری را در سر می‌پروراند که از چنگ خرافه‌ها و عادت‌های پوسیده رها شده باشد، عادت‌ها و خرافه‌هایی که بر نسل او بسیار سخت گرفته بود). در نهایت، این آگاهی و انتقادهای راه به جایی ندارند و احلام به سفارش عمو، به ازدواج با

یکی از سیاسیون عالی مقام تن می‌دهد و فرانسه و لذت‌هایش را بر الجزائر و خدمت به وطن ترجیح می‌دهد.

۳-۳. عشق به زن نماد عشق به زمین

در نگرش‌های اسطوره‌ای، زن، نماد زمین و تسلط یافتن بر زن، نشان تسلط بر زمین بوده است. در داستان جزیره سرگردانی نیز هستی می‌تواند نماد کشور ایران باشد؛ کشوری که در دوره معاصر، تحت نفوذ جریان‌ها و تفکرات مختلفی قرار گرفت؛ همان‌گونه که هستی در بین جریان‌ها و اندیشه‌های مختلف سرگردان است. در این داستان سلیم نماد تفکرات اسلامی است؛ چنان‌که همواره از «اسلام انقلابی و مهدویت انقلابی» (دانشور، جزیره سرگردانی ۳۱) سخن می‌گوید. البته اسلامی که متأثر از نگرش‌های مدرن نیز است. مراد نماد گرایش‌های مارکسیستی می‌باشد و عشق آن دو به هستی، می‌تواند نماد گرایش تسلط هر یک از این گفتمان‌ها، برای غلبه بر ایران باشد. در پایان، هستی با سلیم ازدواج می‌کند که این ازدواج، نشان از تسلط یافتن تفکرات اسلامی بر جامعه و کشور ایران در جامعه داستانی مورد نظر است.

احلام، در رمان *ذکره الجسد*، نیز نماد قسنطینه و به شکلی عام، الجزائر است. خالد با عشق وصف ناشدنی‌اش به احلام و قطع ارتباطش با کترین، علاقه ناگسستنی و دلتنگی خود را در مورد الجزائر روایت می‌کند. علاوه بر این‌ها، در جای جای رمان، ارتباطی را که مستغانمی بین احلام و قسنطینه روایت می‌کند، در نهایت منجر به این می‌شود که خواننده، احلام را قسنطینه و قسنطینه را احلام قلمداد کند. این رابطه گاهی آن‌چنان قدرت می‌گیرد که هر دو سو در هم یکی می‌شوند و این ارتباط عاشقانه، نشان‌گر حس میهن دوستی، ملی‌گرایی و عشق مستغانمی به وطن یا همان الجزائر است. هنگام دیدار خالد با احلام این رابطه به زیبایی هرچه تمام نشان داده شده است؛ تنها عطری که می‌شناسد عطر وطن است، احلام، وطن اوست که می‌نشیند و آب می‌خواهد و اینجاست که قسنطینه چشمه‌های درونش را به جوشش وا می‌دارد: «لم أكن أعرف أن للذاكرة عطرًا أيضًا.. هو عطر الوطن. مرتبكا جلس الوطن وقال بخجل: - عندك كأس ماء.. يعيشك؟ وتفجرت قسنطینه ینایع داخلی» (مستغانمی ۸۵)؛ (ترجمه: نمی‌دانستم که حافظه نیز عطری دارد. عطر وطن. وطن با آشفتگی نشست با آزرمی گفت: لیوان آب پیشت هست... ممنون؟ قسنطینه چشمه‌های درونم را جوشاند).

گاهی نیز با بیانی واضح عشق به وطن و عشق به احلام را نشان می‌دهد تا حس وطن‌دوستی خود را به خواننده القاء کند؛ او را به شهری ریشه‌دار، اصیل و والا تشبیه می‌کند که دشمنان را یارای دست یافتن بدان نیست، او را قسنطینه می‌نامد: «وقررت في سري أن أحولك إلى مدينة شاهقة.. شامخة، عريقة.. عميقة، لن يطالها الأقرام ولا القراصنة. حكمت عليك أن تكوني قسنطينة ما..» (۱۱۹)؛ (ترجمه: با خودم تصمیم گرفتم تو را به شهری والا، رفیع، اصیل و ریشه‌دار تبدیل کنم که پیگمه‌ها و دزدان دریایی را هرگز یارای دست یافتن بدان نخواهد بود. دستور دادم که قسنطینه باشی...). روند وطن‌انگاری معشوق در رمان ادامه دارد تا جایی که خواننده نیز به هر زبانی و از هر قومیتی که باشد، مجبور می‌شود الجزائر را دوست داشته باشد و شیفته قسنطینه شود؛ شهری که همه راه‌ها در آن به ایستادگی و صلابت ختم می‌شوند و همه بیشه‌زارها و صخره‌ها، برای رسیدن به صف‌های انقلابیون از تو پیشی می‌گیرند، شهری تسلیم‌ناپذیر: «إن كل الطرق في هذه المدينة العربية العريقة، تؤدي إلى الصمود. وإن كل الغابات والصخور هنا قد سبقتك في الانخراط في صفوف الثورة. هنالك مدن لا تختار قدرها.. فقد حكم عليها التاريخ، كما حكمت عليها الجغرافية، ألا تستسلم» (۲۵)؛ (ترجمه: همه راه‌ها در این شهر اصیل عربی به ایستادگی و صلابت ختم می‌شوند و همه بیشه‌زارها و صخره‌ها برای رسیدن به صف‌های انقلابیون از تو پیشی می‌گیرند. آن‌جا شهرهایی هست که ارزش‌شان دانسته نمی‌شود، تاریخ بر آن‌ها حکم کرده، همان‌گونه که جغرافیا دستور داده است، تسلیم نشوند).

۳-۴. عشق عرفانی

مقایسه نگرش این دو نویسنده درباره عشق عرفانی نشان می‌دهد دانشور بیشتر به عرفان گرایش داشته و نگرش‌های عرفانی در فرهنگ ایرانی اسلامی را برجسته کرده است؛ اما مستغانمی چندان به این نوع نگرش توجه نداشته و ارتباط فرهنگی بین فرهنگ معاصر جامعه خود با نگرش‌های گذشته ایجاد نکرده است. دانشور در باره عشق عرفانی، چند نگرش را مطرح می‌کند: یکی نگرش شخصیت‌هایی مانند سلیم و مادر بزرگ، - آنان برداشتی سستی از عشق عرفانی دارند- که در این نگرش، عشق عرفانی بر دیگر جلوه‌های آن برتری دارد؛ چنان‌که سلیم در این باره به هستی می‌گوید: «خدا عشق و امید هم هست؛ همان‌طور که سعدی نقل کرده از رگ گردن ما، به ما نزدیک‌تر است، ما را می‌کشاند و از کشش او شوق وصال در ما انگیزته می‌شود... حبل الوريد» (دانشور، *جزیره سرگردانی* ۳۷). این سخنان سلیم نشان می‌دهد که منظور او از عشق عرفانی، همان عشقی که در تصوف عاشقانه و در سنت فرهنگی ایرانی وجود داشته است؛ چنان‌که استناد او به سخن سعدی تأییدکننده این برداشت است. مادر بزرگ

نیز چون معلم ادبیات فارسی و با اندیشه‌های عرفانی در جهان‌بینی سنتی ایرانی اسلامی آشناست، برداشتی همانند سلیم از خداوند و عشق به او دارد؛ چنان‌که در این باره با خود می‌گوید: «مگر خدا مرا به صورت خود نیافریده؟ مگر نور خود را در دلم به ودیعه نگذاشته؟ این حرف‌ها فقط برای سر کلاس خوب است» (۹۵). شخصیت‌هایی مانند سیمین و مراد البته با گرایش‌های متفاوت، به انتقاد از عشق عرفانی می‌پردازند: «هستی من، این غمنامه گسترده و وسیعی که ادبیات ما را تشکیل می‌دهد، به جز موارد استثنایی، زاده فرهنگ استبدادی و زمانه ما زاده فرهنگ استبدادی ماست» (۶۴). هستی نیز مانند سلیم و مادر بزرگ از عشق به خداوند سخن می‌گوید: «اشتیاق خدایی را دارم که عشق و امید باشد و مظاهرش حالت‌هایی که در عالم و آدم مرا جذب می‌کند» (۳۷). اما هستی از عشق عرفانی، برداشتی تازه دارد که می‌توان گفت نظر خود دانشور نیز است. در داستان این نجوا در گوش هستی طنین می‌اندازد: «زهی عشق، زهی عشق که ما راست خدایا» (دانشور، *ساریان سرگردان* ۳۲۳) و مانند عارفان، سبزی خارها را زبان خدا می‌داند (۹۴) یا در دیگر عناصر طبیعت خداوند را می‌بیند: «خنکای هوا، درخشش ستاره‌ها و آسمان، آن‌قدر عمیق بود که می‌شد گفت: خدا آن‌جاست. خدای نادیدنی و ناشناختنی. خدایی که با همه جور زبان با تو حرف می‌زند، حتی با صدای زنگ شتر ساریان، با سکوت کوه مجاور، کوه سرگردان؛ با ستاره‌ها که چشمک زدندان، پیام اوست» (۱۰۵)؛ اما او برخلاف نگرش سنتی افرادی مانند سلیم و مادر بزرگ، جلوه‌های مختلف عشق زمینی را پلی برای رسیدن به عشق عرفانی نمی‌داند، بلکه او ارزشی یکسان برای جلوه‌های مختلف عشق قائل است. او می‌خواهد در این زمینه به تمامیت برسد؛ چنان‌که به مراد می‌گوید: «کوشش بسیار کرده‌ام که به تمامیت برسم. اگر زنده ماندم یک خانه تکانی ذهنی کامل می‌کنم. در خواب خودم را دیدم که مجموع شده‌ام» (۱۰۱). این مجموع شدن چیزی جز ایجاد پیوند بین جلوه‌های مختلف عشق با هم و با زندگی و رستن از سرگردانی نیست؛ امری که در پایان داستان ساریان سرگردان، نویسنده به آن اشاره می‌کند. دانشور در پایان به این نتیجه می‌رسد که جهان عرصه نبرد بین جنگ و عشق است که سرانجام در این نبرد، عشق به پیروزی می‌رسد و بر اساس خواست خداوند، عشق در جلوه‌های مختلف آن، یعنی عشق عرفانی، انسانی و عشق به طبیعت، عامل پیوند بین انسان‌ها با هم و با خداوند می‌شود: «میراث مشترک الهی این است که آدمی را به آدمی و آدمیان را به خدا بپیوندد و عشق، به گونه نور هدایت‌گر کائنات به پیروزی دست یابد» (دانشور، *جزیره سرگردان* ۳۰۵).

در رمان *ذاکره الجسد*، مستغانمی در پی آن است که با نگاهی افلاطونی، عشق را وصله و رابطه‌ای مستحکم بداند که از رهگذر آن مردمان مشرق زمین به گذشته طلایی خود بازمی‌گردند. عشق خالد به کاترین نمونه‌ای از عشق مادی و زمینی است که تنها برای درک لذت‌های دنیوی است. این عشق از نگاه مستغانمی، زودگذر، سطحی و موقتی است که هیچ پابندی در آن وجود ندارد و فاقد ارزش است که نمونه‌هایی از این رابطه عاشقانه را در عشق مدرن توضیح دادیم. در مقابل این عشق، همان دیدگاه افلاطونی و به نوعی عشق عرفانی مطرح است. خالد شیفته و دل‌باخته احلام است؛ اما در این مرحله متوقف نمی‌شود و از رهگذر عشق به احلام، شیفتگی و دلدادگی خود به قسنطینه، الجزائر، آداب و رسوم شرقی و حتی فراتر از آن به دین و خدای خود نشان می‌دهد؛ از قسنطینه و الجزائر با نوعی سورئالیسم عارفانه سخن می‌گوید، قسنطینه‌ای که از خلاصه‌کردن کارها بدش می‌آید، هر چه دارد می‌پوشد و هر چه می‌داند بر زبان می‌راند: «ولکن قسنطینه مدینه تکره الإیجاز فی کل شیء. إنها تفرد ما عندها دائما تماما كما تلبس كل ما تملك. وتقول كل ما تعرف. ولهذا كان حتى الحزن وليمة في هذه المدينة» (مستغانمی ۸)؛ (ترجمه: اما قسنطینه شهری است که از خلاصه کردن چیزها بدش می‌آید، در همه چیز خاص است و هر چه دارد، می‌پوشد و هر چه می‌داند بر زبان می‌راند. به این خاطر حزن و اندوه نیز در این شهر مهمانی است).

احلام پیوند نسل گذشته و نسل جدید الجزائر است. عشق مستغانمی به مفاهیم ارزشمند فرهنگی، اجتماعی و انسانی سبب شده است تا مؤلفه‌ها و شاخص‌های عاشقانه‌ای که برای توصیف رابطه بین خالد و احلام استفاده می‌کند رنگ و بویی عارفانه داشته باشند، از اشک و لبخند و درد و شادی هم‌زمان سخن می‌گوید، این اضداد جز در وادی عرفان و عشق‌های عرفانی با هم جمع نمی‌شوند: «رحمت أقبلك وسط دموعي وفرحتي وألمي وكل تناقضي، نياية عن سي طاهر وعن رفاق لم يروا أولادهم منذ التحقوا بالجبهة، ونيابة عن آخرين، ماتوا وهم يحلمون بلحظة بسيطة كهذه، يحضنون فيها بدل البنادق، أطفالهم الذين ولدوا وكبروا في غفلة منهم» (۱۱۵)؛ (ترجمه: تو را میان اشک‌ها و شادی‌ها و دردهایم و همه تناقض‌هایم می‌بوسم، به جای سی طاهر و دوستانی که فرزندان‌شان را از وقتی به جبهه رفتند ندیدند و به جای دیگرانی که مردند؛ در حالی که لحظه‌ای ساده چون اکنون را در سر می‌پروراندند، به جای تفنگ‌ها، کودکان‌شان را در آغوش گرفته بودند که در نبود آنان به دنیا آمدند و بزرگ شدند).

دانشور و مستغانمی، به این نوع عشق توجه داشته‌اند؛ با این تفاوت که این موضوع از خط طرح‌های فرعی در رمان دانشور است؛ در حالی که در رمان *ذکره الجسد*، نقش برجسته‌تری دارد. در رمان جزیره سرگردانی تنها شخصیتی که به شخصیت‌های سیاسی عشق می‌ورزد، توران خانم است. وی معتقد است که پسرش، در راه مصدق شهید شده است: «پسرش در راه پیرمرد شهید شد- دم مجلس تیر خورد-» (دانشور، *جزیره سرگردانی* ۲۶). بدین سبب همواره به مصدق عشق می‌ورزد و عکس وی و پسرش را که امضاء مصدق بر آن‌هاست، بر دیوار خانه‌اش نصب کرده است: «عکس را سال‌ها پیش امضاء کرده و برای مادر شهیدی که توران خانم باشد، فرستاده بود» (۲۷). به سبب همین علاقه، همیشه از هستی می‌خواست که اسم پسرش را مصدق بگذارد و همواره به یاد مصدق، این شعر را می‌خواند:

دیدنی دلا که یار نیامد
گرد آمد و سوار نیامد (۲۷)

اما در حوزه سرزمین‌های عربی، پس از انقلاب فرانسه و با ورود ناپلئون به کشورهای عربی و آسیایی، این انقلاب بر مردمان مشرق زمین اثر گذاشت و «در نیمه دوم قرن نوزدهم و با الهام از انقلاب فرانسه، کلمه وطن در ترکیه عثمانی به تدریج معنای جدید و امروزی خود را پیدا کرد و از دلالت بر زادگاه یا محل اقامت افراد فراتر رفت و هم‌چنین کلمه آزادی که قبلاً لفظی حقوقی و متضاد با بردگی بود، معنایی سیاسی به خود گرفت» (هابسبام ۷۸). در رمان *ذکره الجسد*، طبیعت و عناصر آن به عنوان بستری اجتماعی و هم‌چنین مکانی که شخصیت داستانی در آن پرورش می‌یابد، در مقابل حوادث و سختی‌های جامعه و روزگار، پناهگاه امنی است که خالد بدان پناه برده و در دامن آن، به آرامش می‌رسد و «در این تصویرگری‌ها، توصیف بیرونی طبیعت، جان خود را به درک درون‌گرایانه طبیعت و همدلی با آن می‌دهد» (فورست ۱۵۳). خالد عاشقی دل‌باخته و شیفته قسنطینه است، با هر آنچه در بر دارد، با کوه‌هایش، جنگل‌هایش، دره‌های عمیقش و به خصوص با پل‌هایش. بعد از مجروح شدن در جنگ و از دست دادن دست چپش، پزشک از او می‌خواهد یا بنویسد یا نقاشی بکشد تا از لحاظ روانی به آرامش برسد. از او می‌خواهد هر آنچه را بیشتر دوست دارد و به هر چیزی علاقه و افری دارد، چنگ بزند، شاید بهبود یابد. خالد هم‌چون دیوانه‌ای با شتاب قنطرة الحبال را می‌کشد، پلی که پناهگاه او است: «ووقفتم کمجنون علی عجل أرسم قنطرة الحبال فی قسنطینه. أکان ذلک الجسر أحب شيء إلي حقا، لأقف بتلقائية لأرسمه» (۶۳)؛ (ترجمه: با عجله هم‌چون

دیوانه‌ای ایستادم تا پل الحبال در قسنطینه را بکشم. آیا این پل دوست داشتنی‌ترین چیز برایم بود که ناخودآگاه مشغول کشیدنش شدم).

و در جای دیگر ناسیونالیسم عاشقانه شدت بیشتری پیدا می‌کند، خالد با قسنطینه احوال‌پرسی می‌کند، با پل معلق و با اندوهی به اندازه ربع قرن: «صبح الخیر قسنطینه.. کیف أنت یا جسری المعلق.. یا حزنی المعلق منذ ربع قرن؟» (۷۹)؛ (ترجمه: صبح به خیر قسنطینه... چطور پل معلق من... اندوه آویزان من در بیست و پنج سال گذشته).

از دیگر مؤلفه‌های وطن دوستی و عشق به میهن در این رمان، توجه بسیار زیاد به زبان عربی است که در بیشتر رمان نمود دارد؛ برای نمونه هنگامی که خالد از احلام می‌پرسد به چه زبانی می‌نویسد، پاسخ می‌دهد با عربی؛ هرچند این توان را دارد که به زبان فرانسوی نیز بنویسد: «- وبأی لغة تکتین؟ قلت: - بالعربیة.. - بالعربیة؟! استفزتك دهشتی، وربما أسأت فهمها حين قلت: - كان يمكن أن أكتب بالفرنسیة، ولكن العربیة هی لغة قلبي.. ولا يمكن أن أكتب إلا بها» (۹۰-۹۱)؛ (ترجمه: - با چه زبانی می‌نویسی؟ گفتم: - به عربی.. - به عربی؟! تعجبم تو را سراسیمه کرد و شاید بد فهمیدم زمانی که گفتم: - می‌توانم به فرانسوی هم بنویسم، اما عربی زبان قلبم است... و فقط با آن می‌نویسم).

۴. نتیجه‌گیری

مستغانمی و دانشور از جمله نویسندگانی هستند که به رویکردهای درباره عشق، در کشورهای عربی و ایران، شکل داستانی بخشیده و در رمان‌های خود، مسائل مختلف مربوط به عشق را مانند عشق مبنای ازدواج، عشق و لذت‌های سطحی، عشق به زن نماد عشق به زمین، عشق عرفانی و ناسیونالیسم عاشقانه بازتاب داده‌اند. هر دو نویسنده به موضوع عشق سیال که در دوران مدرن شکل گرفته است، پرداخته و نشان داده‌اند که عشاق، دیگر تعهد عمرانه و سخت-گیرانه رمانتیک را به عشق ندارند و پایداری و روابط صمیمانه گذشته در روابط عاشقانه دیده نمی‌شود؛ با این تفاوت که دانشور تا حدودی به برخی از نگرش‌های سنتی نگاهی مثبت دارد؛ اما مستغانمی بر آن است که در هر جامعه‌ای، باید متناسب با فرهنگ حاکم بر آن جامعه عمل کرد. وی، بیشتر می‌کوشد به جای این نوع عشق‌ها، عشق به وطن را نهادینه کند؛ اما دانشور بیشتر به تأثیر این نوع عشق بر زندگی فردی و اجتماعی افراد پرداخته است. در رمان‌های مورد بررسی، عشق به زن نماد عشق به شهر و کشور است؛ چنان‌که احلام، نماد قسنطینه و به شکلی عام، الجزائر و هستی نماد کشور ایران است. مستغانمی به عشق عرفانی چندان توجهی نداشته

و اقدامی برای پیوند بین اندیشه‌های عرفانی گذشته جامعه خود با فرهنگ معاصر انجام نداده است؛ اما دانشور سعی در ایجاد پیوند بین نگرش‌های سنتی و مدرن به عشق داشته و بدین سبب گفتمان عشق عرفانی نیز در رمان او برجسته شده است. در مورد ناسیونالیسم عاشقانه، مستغانمی برخلاف دانشور، بیشتر به این موضوع پرداخته و مسأله وطن و عشق به آن را برجسته کرده است. از میان جلوه‌های مختلف عشق، دانشور تقریباً بیشتر به مؤلفه‌هایی چون عشق مبنای ازدواج، نقد عشق سطحی و عشق عرفانی پرداخته است که این امر نشان می‌دهد وی بیشتر به تأثیر عشق بر ابعاد فرهنگی و اجتماعی زندگی افراد توجه داشته و بر آن بوده است تا نگرش‌های مربوط به عشق و تأثیر آن‌ها را بر این جنبه‌ها از زندگی برجسته کند. همچنین وی کوشیده است که بین نگرش‌های سنتی و مدرن به عشق، رویکردی ترکیبی اتخاذ کند؛ در حالی که مستغانمی از میان جلوه‌های عشق بیشتر به عشق ناسیونالیسم و عشق به وطن پرداخته و بدین گونه، رویکردی سیاسی و اجتماعی خود را به موضوع عشق نشان داده است

References

- Adalati Nasab, Ali, Musa and Bayat. "Stylistic Analysis of the Fictional Works of Ahlam Mostaghanami Based on the Novel 'Zakira al-Jasad'". *Journal of Critique of Arabic Literature*, vol. 5, no. 10 (Autumn and Winter 2015): 181-221.
- Al-Khatib, Hussam; *The Horizons of Contemporary Literature, Arabic and World*. Damascus: Dar al-Fikr, 1999.
- Allūsh, Saeīd. *Schools of Contemporary Literature, Study Course*. 1st Edition. Damascus: Arabic Cultural Center, 1987.
- Baqaei, Mohammad. "The Importance of Comparative Literature and Intercultural Studies". *Ettelaat*, p. 24667, (Winter 2009): 14-15.
- Bauman, Zygmunt. *Fluid Love on the Instability of Human Relationships*. Translated by Erfan Sabeti. Tehran: Ghoghnoos, 2005.

- Bayer, Annette. *Dangerous Loves*. Translated by Arash Naraghi. Tehran: Ney, 2019.
- Behnamfar, Mohammad, and Fatemeh Zahra Esfahani Kandkali. "Intention and Objective in Dyer's Thought: A Comparative Study with Molavo's Thoughts in Mathnavi ". *Research in Contemporary World Literature [Pazhuhesh-e Zabanha-ye Khareji]*, vol. 19, no. 2 (Autumn and Winter 2014): 61-87.
- Daneshvar, Simin. *Wandering Island*. Tehran: Kharazmi Publishing Company, 2001.
- . *Wandering Sarban*. Tehran: Kharazmi Publishing Company, 2001.
- Forrest, Lillian. *Romance*. Translated by Massoud Jafari. Tehran: Markaz, 1996.
- Hobsbawm, Eric. *The Age of Revolution (Europe in 1789-1848)*. Translated by Ali Akbar Mahdian and Ashkan Salehi. Tehran: Akhtaran, 2018.
- Ibn Sina, Husayn Ibn Abdullah. *Law in Medicine*. Tehran: Ali Gholi Khan Printing House, 1918.
- Mir Abedini, Hassan. *The Culture of Iranian Novelists from the Beginning to the Present*, Tehran: Cheshmeh, 2007.
- Mustaghanmi, Ahlam. *The Remembrance of the Body*. 5th Edition of the tenth, Beirut: Dar al-Adab, 2000.
- Namvar Motlagh, Bahman. *The Myth of Love in Iranian Culture*. Tehran: Sokhan, 2018.
- Radfar, Abolghasem. "Comparative Research on the Common Aspects of Persian and Greek Culture and Literature". *Quarterly Journal of Comparative Literature*, Islamic Azad University, Jiroft Branch, vol. 2, no. 5 (Spring 2008): 91-98.

Salimi Kouchi, Ebrahim, and Nikoo Ghasemi Esfahani. "Intertextual Study of Mantiq-ot Teir's Seven Valleys of Love in 'The Man-Trunk and his Traveler' of Andre Shadid". *Research in Contemporary World Literature [Pazhuhesh-e Zabanha-ye Khareji]*, vol. 24, no. 2 (Autumn and Winter 2019): 411-431.

Sayyedi, Syyed Hussein. "A Comparative Reading of the Concept of Modernism by Adonis and Yousef Al-Khal with an Approach to the School of Comparative Literature American", *Journal of Comparative Literature*, Year 6, no. 23 (Autumn 2016): 51-68.

Singer, Irving. *Philosophy of Love*. Translated by Meysam Mohammad Amini. Tehran: Farhang Nashr-e No, 2019.

Vakili, Sherwin. "Metamorphosis of Intimacy". *Book of the Month*, No. 89 (2004): 1-5.

Zia al-Dini Dashtkhaki, Ali, and Mohammad Sadegh Basiri. "Comparative Analysis of the Category of Love in the Story of Plato's Banquet and the Story of Rumi's King and Maid". *Bi-Quarterly Journal of Mystical Literature*, vol. 8, no. 14 (Spring and summer 2016): 7-31.